

محمد جنابزاده

## سیری در دیوان مثنوی معنوی

جبر و اختیار

داستان سلیمان و هدهد



سراپرده زرنگار سلیمان نبی بدان حشمت و شکوه عالی در گلزاری برپا گردید. مرغان هوا بخدمتش شتافتند و هر يك بزبان خویش زازهای نهانی را با او در میان گذاشتند. سلیمان زبان مرغان را میدانست و بهمین علت هر مرغی اسرار درونی خود را از هنرها و دانشها و از کارها بی واسطه در آن باره معروض میداشتند که اصناف دیگر پرندگان از آن رازها آگاه نمیشدند. در اینجا مولوی بيك رمز روانی اشاره میکند و همزبانی را عامل بستگی و یكدلی می شمارد و جاذبه آنها بالاتر از هر رابط جنسی یا خویشاوندی و جهات دیگر میداند.

همزبانی خویشی و پیوندی است      مرد با نامحرمان چون بندیست  
 ای بسا هندو و ترک همزبان      ای بسا دو ترک چون بیگانگان

همزبان همزبان را محرم خود قرار میدهند لیکن قوی تر از هر زبانی (زبان دل) است که گویای صداقت و راستی و پاکی باشد زیرا در زبان دل و سوسه راه نمییابد الفاظ و کلمات را تهی از معنی و حقیقت نمیسازد - زبان دل زبان وجدان و منطق جان پرور زبانی است ملکوتی .

پس زبان محرمی خود دیگر است      همدلی از همزبانی بهتر است  
 غیر نطق و غیر ایماء و سجع      صد هزاران ترجمان آید ز دل

یکایک پرندگان سخنان خود را بیان داشتند و هنرهای خویش را نمایان ساختند - همد بدعوی برخاست که بادیده گان تیزبین از اوج آسمانها نا ژرفنای دریاها و رنگها و چشمه سارها را در زمین مشاهده می کند . زاغ همد را از این گزافگوئی خاصه لاف دروغین و محال در محضر شاه سرزنش نمود و برحسب اتفاق از عهده اثبات این مدعا برنیامد و همد شرمنده شده گفت : چون قضا آید شود دانش بخوابم *مطالعه سینه گردد بگیرد آفتاب*

و در تلو این قصه اشاراتی دقیق وجود دارد که آدمی بهر اندازه دانا و بینا باشد باید این نکته را بخاطر بسپارد که جهان خلقت نظمی جدا و مستقل از اراده بشر دارد که آنرا تقدیر و قضا و قدر خوانند و امکان دارد علل و حوادثی نامرئی که از میزان حساب و مشاهده و تجربه و حواس ما خارج است وجود داشته باشد یا وجود پیدا کند که در تیررس دیدگاه دانش بشری قرار نگیرد .

آنگاه بداستان خلقت (آدم ابوالبشر) باز گشت می کند که طبق نصوص آیات کریمه قرآن در سوره بقره : و علم آدم الاسماء کلها همه دانشها مانند

ریشه و شاخه و شکوفه و میوه درختان که در بذر نهفته است در انسان بودیعه نهاده شده که باید از آن از طریق ریاضت بهره برداری کند لیکن باید خوبستن از غرور و شتاب نهی سازد و فریب راهزنان عقل و ایمان و مکر شیطان را از یاد نبرد همانطور (آدم) امرحق را دربارہ منع تقرب بدرخت گندم از یاد برد و همین یاد رفته‌ها است که انسان را در پنجه قضا و قدر میفشارد و راه گذرگاه را براو تنگ و بن بست می سازد بنا براین آدمی دانش خود را در قطب مثبت و منفی با اصول واقع بینی که همان اطاعت از فرمان الهی در اوامر و نواهی است مطابقت دهد.

درحقیقت فشار تقدیر برای حرمان بنی آدم از مواهب ربانی نیست بلکه این فشار و زجر و شکنجه از لحاظ وقوف بحقایق ازلی و قوانین کلی الهی در نوامیس خلقت است که موجب عبرت و بازگشت خطاکار بسرمنزل راستی و صواب میشود.

گر قضا پوشد سیه همچون شبت  
هم قضا دستت بگیرد عاقبت  
گر قضا صدبار قصد جان کنی  
هم قضا جانانت دهد درمان کند  
این قضا صد بار اگر راحت زنی  
بر فراز چرخ خرگساعت زنی  
از کرم دان اینکه میترساندت  
تا بملك ایمنی بنشاندت  
هر دشواری و مشکلی راه حل و شاهرایی در پیش دارد و کشف طریق

از راه علم و تحقیق و جهاد و گریز از شهوات نفسانی میسر است و بس. مولوی برای تعلیم (جبر و اختیار) بامثله و شواهد گوناگون متوسل میشود و دربارہ کشف علوم زیاد تر به اشراق و کسب معرفت از راه ریاضت عقیده مند است و با مراجعه و مطالعه بتاریخ زندگی و سرنوشت و سرگذشت نوابغ این حقیقت روشن میشود که اغلب مکاشفات و اختراعات از نتیجه تسلسل علوم و تجربه حاصل نشده

بلکه اتفاق در آن زیادتر مؤثر بوده است و بهمین دلیل بزرگان دانش از میان گروه و طبقاتی برخاسته اند که حتی وسائل کار و تجربه علمی در دسترس نداشتند. در تلو پرسش و پاسخ سفیر روم با خلیفه دوم این معنی را پرورش داده است:

گر بخواهی در تردد هوش و جان کم فشار این پنبه اندر گوش جان  
تا کنی فهم این معماهاش را تا کنی ادراک رمز و فاش را  
پس محل وحی گردد گوش جان وحی چه بود ، گفتمی از حس نهان  
گوش جان و چشم جان جز این حس است گوش عقل و گوش حس زین مفلس است  
جبر را ایشان شناسند ای پسر کدخدا بگشادشان در دل بصر  
آنگاه توجه به گفته ( فریدالدین عطار قدس سره ) نموده که فرموده است:

تو صاحب نفسی ای عاقل میان خاک و خون میخور

که صاحب دل اگر زهری خورد آن انگبین باشد

به تفسیر این نکته و بسط کلام کوشیده و در مقام اثبات برمیآید و به تصریح میگوید جبر و اختیار در وجود تو فقط وهم و خیال است و با کوشش میتوان اختیار را بدست آورد و اصل تکامل آدمی در راه دانش و تقوی است .

کو ز قعر بحر گوهر آورد از زبانها سود بر سر آورد  
کاملی گر خاک گیرد زر شود ناقص از زر برد خاکستر شود

و این معنی وقتی به عمق روان آدمی اثر می کند که شاهد عینی را بدیده دقت و عبرت نگاه کنی .

قرنها گروهی در پی کیمیا رفتند بدان امید که مس را طلا سازند - ثروتها نابود شد ، عمرها در راه افعال بی فایده و خطا باطل گشت آنگاه که خردمندان کیمیا را بر اساس تحصیل سود و بهره برداری از همه مواد قرار دادند يك گرم

از پودرهای شیمیائی در امور پزشکی باکارهای صنعتی بیش از چندین گرم زر ناب سودمند و ارزنده میباشد و این است نکته رمزی که مولوی در این رشته سخن گنجانیده و باسنناد قول رسول اکرم (ص) میگوید .

در تو نمرودی است آتش در مرو رفت خواهی اول ابراهیم شو  
 و میدانیم که حضرت ابراهیم خلیل الله نخست از راه حس و مشاهده و دقت  
 در نظام خلقت و طلوع و غروب اختران و فجوم آسمانی بشناسائی خالق متعال  
 راه یافت و باایمان و اعتقاد محکم در آتش (نمرود) افکنده شد و نور حقیقت بینی  
 او شعله را فرونشاند و آتش بر او گلستان شد .

درباره ( جبر و اختیار ) مولوی در موارد بسیاری در تلو داستانها عطف  
 عنان نموده که در موقع خود بآنها اشاره خواهد شد .

خیام حکیم بوده و هر حکیمی طبعاً راجع بحدوث یا قدم عالم ،  
 راجع به مبدأ و معاد ، راجع به ترکیب کائنات ، راجع به تنهایی یا  
 عدم تنهایی مکان و زمان و خلاصه در باب طبیعت و ما بعد الطبیعه  
 تصورات و فرضیات و آرائی دارد . در این میانه اگر فرقه‌ای از  
 فرق اسلام ( یا غیر اسلام ) همان نحوه معتقدات را داشته باشد آیا  
 باید باین نتیجه مشکوک و ضعیف برسیم که آن حکیم جزء آن فرقه است .  
 ( دمی با خیام )